برگزیده تفسير موضوعى قرآن(موحدى، عبد الله)،

بخش اول: مباحث مقدماتى‏

فصل اول: قرآن‏

وَ ما يَنْطِقُ عَنِ الْهَوى‏\* إِنْ هُوَ إِلّا وَحْيٌ يُوحى‏\* عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوى‏-نجم3-6

اين حقيقت كه كتاب آسمانى مسلمانان مانند هر اثر مقدس ديگر در باور پيروان خود در چه اوج و ارجى قرار دارد، مطلبى نيست كه چندان نيازى به گفتگو داشته باشد. اينكه بيگانگانى چون توماس كارليل،[[2]](NULL) ولتر[[3]](NULL) و گئورگيو[[4]](NULL) و ده‏ها انديشمند ديگر[[5]](NULL) چنان سرمست از جاذبه اين اثر، با وجد تمام زبان به مدح و ثناى آن بگشايند- دانشور چيره‏دستى مانند جان ديون پورت انگليسى بدين‏گونه گزارش مى‏دهد كه معجزه قرآن، در زيبايى و حسن تلفيق و انسجام جملات آن است؛ به‏گونه‏اى كه هر عجمى كه به تلاوت آن گوش دهد، بى‏درنگ بر امتياز و برترى آن نسبت به انواع تركيبات و جمله‏بندى‏هاى عربى گواهى مى‏دهد. هر جمله آن كه در تركيبى به كار رفته، از حيث لطافت مانند ياقوت درخشانى است كه در چهل چراغى تلألؤ داشته باشد؛ جملاتى كه تقليدناپذير بوده و از ابتداى نزول در نظر همه دانشمندان مايه تعجب و حيرت قرار گرفته است.[[6]](NULL) آرى، پس از اين اعترافات از سوى بيگانه‏اى انديشمند، به پيروان اين كتاب مقدس چه دست مى‏دهد؟ آيا دوست نمى‏دارد كه در مورد قرآن آگاهى‏هاى بيشترى بيابد و به‏جد بپرسد كه قرآن چگونه كتابى است؟ آفريننده اين كتاب به دنبال چه هدف يا اهدافى است؟ تفاوت محتوايى و ساختارى آن با ديگر آثار مكتوب به گونه عام، و كتب آسمانى به صورت خاص، در چيست؟ و .... در اين بخش سعى مى‏شود. در جهت يافتن پاسخ مناسب بدين پرسش‏ها گام‏هايى برداشته شود و راه پژوهش گسترده‏تر را پيش‏روى علاقمندان بگشايد.

قرآن چگونه كتابى است؟

از پرسش‏هاى جدى درمورد هر پديده، هويت انتسابى آن است. درباره قرآن‏كريم نيز اين موضوع درخور بررسى است كه منشأ پيدايش اين اثر كجاست؟

از اين‏نظر، شناسنامه قرآن كاملًا شناخته‏شده است. پيدايش قرآن در فرهنگ بشرى با زندگى و رسالت پيامبراسلام صلى الله عليه و آله درهم آميخته است. آن حضرت كه حدود 600 سال پس از ميلاد مسيح عليه السلام‏[[7]](NULL) و به حساب تازيان در ماه ربيع‏الاول‏[[8]](NULL) در سرزمين حجاز ديده به جهان گشود، چهل سال‏[[9]](NULL) از عمر خود را با صفا و پاكى و امانت و درستكارى در ميان قوم و قبيله خود

گذراند؛ به گونه‏اى كه همه او را به‏عنوان امين و راست كردار شناخته، به داورى‏اش گردن مى‏نهادند،[[10]](NULL) بى‏آنكه او هيچ‏گونه داعيه‏اى در پيوند با وحى و دين داشته باشد، چنان‏كه پس از ارائه قرآن نيز هرگونه اجازه و اختيار را نسبت به دگرگون‏سازى يا جايگزينى آن، از خود مسلوب مى‏داشت. در قرآن اشارات صريحى به حقايق يادشده آمده است:

وَإِذَا تُتْلَى عَلَيهِمْ ايَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَايَرْجُونَ لِقَائَنَا ائْتِ بِقُرْأنٍ غَيْرِ هذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِى أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِى إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَىَّ إِنِّى أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّى عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ\* قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ أَفَلَا تَعْقِلُون.[[11]](NULL)

و چون آيات روشن ما بر آنان خوانده شود، آنان‏كه به ديدار ما اميد ندارند، مى‏گويند: «قرآن ديگرى جز اين بياور، يا آن را عوض كن.» بگو: «مرا نرسد كه آن را از پيش خود عوض كنم؛ جز آنچه به من وحى مى‏شود، پيروى نمى‏كنم؛ اگر پروردگارم را نافرمانى كنم، از عذاب روزى بزرگ مى‏ترسم.» بگو: «اگر خدا مى‏خواست، آن را بر شما نمى‏خواندم و [خدا] شما را بدان آگاه نمى‏گردانيد. قطعاً پيش از [آوردن‏] آن، روزگارى در ميان شما به سر برده‏ام؛ آيا فكر نمى‏كنيد؟»

دراين آيات نيز با لحنى تأكيدآميز از زبان پيامبر صلى الله عليه و آله آمده است:

إِنْ أَتَّبِعُ إِلّا ما يُوحى‏ إِلَيَّ؛من جز از وحى الهى پيروى نمى‏كنم.

وحى چيست؟

واژه وحى و مشتقات آن در قرآن به معانى مختلفى به كار رفته است كه به گونه‏اى كلى مى‏توان از آن معانى به اشاره پنهانى،[[12]](NULL) هدايت غريزى،[[13]](NULL) الهام‏[[14]](NULL) و وحى رسالى ياد كرد. وحى‏رسالى كه شاخصه نبوت به شمار مى‏آيد، بيش از هفتاد بار در قرآن از آن ياد شده است.[[15]](NULL) وحى بدين معنا همان الهام است كه با صافى شدن درون آدميان، در مواقعى بدانها دست مى‏دهد؛ با اين تفاوت كه در الهام به معناى عام، منشأ الهام بر الهام‏گيرنده پوشيده است، اما منشأ وحى برگيرنده آن كه پيامبران الهى هستند، روشن است. بدين روى، پيامبران هرگز در گرفتن پيام الهى دچار حيرت و اشتباه نمى‏شوند. وحى بدين معنا در حوزه فرهنگ اديان چيزى شناخته‏شده است، اگرچه بزرگان اديان در تفسير و تفصيل آن گونه‏گون سخن گفته‏اند.[[16]](NULL) از اين‏رو، خداوند براى رفع هرگونه تعجب يا توهم نابجا دراين‏باره فرموده است:

إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُودَ زَبُوراً\* وَرُسُلًا قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيماً\* رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ لِئلّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزاً حَكِيماً.[[17]](NULL)

ما هم‏چنان كه به نوح و پيامبرانِ بعد از او وحى كرديم، به تو [نيز] وحى كرديم و به ابراهيم و اسماعيل و اسحاق و يعقوب و اسباط و عيسى و ايوب و يونس و هارون و سليمان [نيز] وحى نموديم و به داوود زبور بخشيديم. و پيامبرانى [را فرستاديم‏] كه در حقيقت [ماجراى‏] آنان را قبلًا بر تو حكايت نموديم و پيامبرانى [را نيز برانگيخته‏ايم‏] كه [سرگذشت‏] ايشان را بر تو بازگو نكرده‏ايم، و خدا با موسى آشكارا سخن گفت. پيامبرانى كه بشارتگر و هشداردهنده بودند تا براى مردم پس از [فرستادن‏] پيامبران، در مقابل خدا [بهانه و] حجتى نباشد، و خدا توانا و حكيم است.

خداوند در اين آيات از گونه‏هايى از وحى نيز سخن گفته كه با روشنى بيشتر در آيه‏اى ديگر آمده است:

وَمَا كَانَ لِبَشَرٍ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْياً أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِىَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِىٌّ حَكِيمٌ\* وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِى مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِى بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِى إِلَى‏ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ\* صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِى لَهُ مَا فِى السَّمَوَاتِ وَمَا فِى الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ.[[18]](NULL)

و هيچ بشرى را نرسد كه خدا با او سخن گويد، جز [از راه‏] وحى يا از فراسوى حجابى، يا فرستاده‏اى بفرستد و به اذن او هرچه بخواهد، وحى نمايد. آرى، اوست بلندمرتبه سنجيده‏كار. و همين گونه، روحى از امر خودمان به سوى تو وحى كرديم. تو نمى‏دانستى كتاب چيست و نه ايمان [كدام است‏]، ولى آن را نورى گردانيديم كه هركه از بندگان خود را بخواهيم، به‏وسيله آن راه مى‏نماييم و به‏راستى كه تو به‏خوبى به راه راست هدايت مى‏كنى.

راه همان خدايى كه آنچه در آسمان‏ها و آنچه در زمين است، از آنِ اوست. هشدار كه [همه‏] كارها به خدا بازمى‏گردد.

در اين آيات سه گونه وحى رسالى مطرح شده است:

1. وحى مستقيم‏

بدين صورت كه خداوند بدون واسطه، حقيقتى بر قلب پاك پيامبرش مى‏تاباند.

2. صوت‏آفرينى‏

بدين‏سان كه خداوند صدايى را به گوش پيامبر به‏گونه‏اى مى‏رساند كه كسى جز او نشنود.

خداوند از اين‏گونه وحى، به وحى پشت پرده (مِنْ وَراءِ حِجابٍ‏) تعبير كرده است. وحى بر حضرت موسى عليه السلام كه در آيات پيشين از آن سخن به ميان آمد (وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى‏ تَكْلِيماً) و نيز آنچه بر پيامبراسلام صلى الله عليه و آله در شب معراج فرود آمد، از اين دست بود.

3. القاى وحى به وسيله فرشته‏اى مخصوص‏

نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ اْلأَمِينُ\* عَلى‏ قَلْبِكَ؛[[19]](NULL) «روح الامين» آن را بر دلت نازل كرد. قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوّاً لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ مُصَدِّقاً لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُدًى وَبُشْرَى‏ لِلْمُؤْمِنِينَ.[[20]](NULL)

بگو: «كسى كه دشمن جبرئيل است، [درواقع دشمن خداست‏]؛ چرا كه او به فرمان خدا قرآن را بر قلبت نازل كرده است، درحالى كه مؤيد [كتاب‏هاى آسمانى‏] پيش از آن، و هدايت و بشارتى براى مؤمنان است.»

حاصل سخن اينكه وحى از نوع رسالى آن، گونه‏اى معرفت است كه خداوند به‏منظور هدايت انسان‏ها به كسى كه او را شايسته بداند، اعطا مى‏كند كه در يك سخن مى‏توان از آن به «معرفتى پيامبرانه» تعبير كرد، اما اينكه معرفت يادشده چگونه معرفتى است و از چه راهى به دست مى‏آيد و تفاوت آن با معرفت‏هاى عمومى بشرى چيست و پرسش‏هايى از اين دست، دامنه‏اى گسترده از بحث وحى‏شناسى است كه در جاى خود بدان پرداخته شده است.[[21]](NULL) اما بايد اعتراف كرد چون كسى جز پيامبران الهى وحى تشريعى و رسالى را تجربه نكرده است، ارتباط بى‏واسطه‏اى با آن نداريم. به سخن ديگر، وحى پيامبرانه پديده‏اى فراطبيعى و خارج از گستره ابزارهاى عمومى دانش بشرى است، از اين‏رو تا كسى در ساحت و معرض آن قرار نگيرد و از راز و رمزش و سنخ شعور و كيفيت تحقق آن آگاهى نيابد، نمى‏تواند درباره آن داورى كند. در واقع شناخت ما از پديده وحى تنها از رهگذر مطالعه آثار و علايم آن ميسر است. وحىْ دريافت پيام راهنمايى انسان از راه ارتباط و اتصال به غيب است و روح تعالى‏يافته پيامبر تنها واسطه اين سنخ ارتباط ميان عالم طبيعت و جهان مافوق طبيعت است؛ ارتباطى كه ره‏آورد آن همان دين الهى و پيام وحيانى خداوند است. شعور و معرفت وحيانى، از گونه دانش شهودى و حضورى ويژه است كه با ظهور معجزه از سوى پيامبر، در باور مؤمنان جاى گرفته و با ويژگى عصمت سلامت آن تضمين مى‏گردد. بنابراين وحى پيامبرانه معرفتى است كه برهان اثبات خود، يعنى اعجاز را در كنار خود دارد و با اين برهان كه ارسال پيامبر غيرمعصوم از ساحت خداوند حكيم محال است، مؤمنان با اطمينان به آموزه‏هاى وحيانى،

جان خود را در مدار هدايت آن آموزه‏ها قرار داده، آن را شاخص داورى بين حق و باطل مى‏شناسند.

ناگفته روشن است كه شعور وحيانى، از نوع دانش‏هاى متعارف تجربى عقلانى و عرفانى بشرى نيست، بلكه معرفتى است كه از ساحت خداوندى صادر مى‏گردد و به‏اصطلاح «موهوبى» است، ازاين‏رو هرگز از رهگذر تلاش‏هاى فكرى يا رياضت‏هاى عملى قابل‏دست‏يابى نيست و شناخت ظرف شايسته اين موهبت در ميان افراد بشر نيز ويژه ذات مقدس ربوبى است؛ چنان‏كه خود فرموده است:

اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛[[22]](NULL) خدا بهتر مى‏داند رسالتش را كجا قرار دهد.

پيامبران نيز چيزى فراتر از آن نگفته‏اند:

قَالَتْ لَهُمْ رُسُلُهُمْ إِنْ نَحْنُ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَلكِنَّ اللَّهَ يَمُنُّ عَلَى‏ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَمَا كَانَ لَنَا أَنْ نَأْتِيَكُمْ بِسُلْطَانٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ.[[23]](NULL)

پيامبرانشان به آنان گفتند: «ما جز بشرى مثل شما نيستيم، ولى خدا بر هر يك از بندگانش كه بخواهد، منت مى‏نهد و ما را نرسد كه جز به اذن خدا براى شما حجتى بياوريم، و مؤمنان بايد تنها بر خدا توكل كنند.»

برپايه آنچه گفتيم، قرآن كتابى است كه خداوند آن را در قالب وحى رسالى بر قلب مبارك بنده برگزيده خود فرو فرستاده است و چون حكمت خداوندى مقرر گشته كه اين مائده آسمانى در جان پيامبر و اهل ايمان بنشيند، به‏تدريج و در فرصتى بيست‏وسه ساله آيات آن فرود آمده است:

1. وَبِالْحَقِّ أَنزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّراً وَنَذِيراً\* وَقُرْآناً فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَّلْنَاهُ تَنزِيلًا.[[24]](NULL)

و آن [/ قرآن‏] را به‏حق فرود آورديم و به‏حق فرود آمد، و تو را جز بشارت‏دهنده و بيم‏رسان نفرستاديم. و قرآنى [باعظمت را] بخش‏بخش [بر تو] نازل كرديم تا آن را به‏آرامى به مردم بخوانى، و آن را به‏تدريج نازل كرديم.

2. وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا.[[25]](NULL)

و كسانى كه كافر شدند، گفتند: «چرا قرآن يكجا بر او نازل نشده است؟» اين‏گونه [ما آن را به‏تدريج نازل كرديم‏] تا قلبت را به وسيله آن استوار گردانيم، و آن را به‏آرامى [بر تو] خوانديم.

كتابت وحى‏

پس از فرود آمدن وحى، از آغاز كسانى همراه پيامبر صلى الله عليه و آله بودند كه آيات را مى‏نگاشتند. اينان كه در تاريخ به كاتبان وحى شهره گشته‏اند، شمارشان به بيش از چهل نفر مى‏رسد كه نام آنها در كتاب‏هاى علوم قرآن ثبت است.[[26]](NULL) پيامبر صلى الله عليه و آله خود به ثبت آيات اهتمام شديد داشت و نسخه‏اى از آيات نزد وى و در خانه آن حضرت نگهدارى مى‏شد[[27]](http://) و حتى جايگاه ثبت آيات و سوره‏ها را خود آن حضرت تعيين مى‏نمود.

تحريف ناپذيرفتگى قرآن‏

اين مايه توجه و شدت اهتمام پيامبراسلام صلى الله عليه و آله و مسلمانان در حفظ و نگهدارى قرآن از كژى و كاستى سبب شد كه احتمال تحريف و تغيير قرآن به صفر برسد فضاى فرهنگى دهه‏هاى نخست بعثت مبنى بر درجه انحصارى اهميت تلاوت مستمر و حفظ قرآن، استشهاد مكرر بدان در تمامى موارد، وجود نسخه مادر در بيت رسول‏خدا صلى الله عليه و آله، سفارش اكيد آن‏حضرت بر محور قراردادن آن، تكثير رسمى قرآن در زمان عثمان، و ارسال آن به بلاد اسلامى، عنايت‏ بزرگان دين به وحيانيت الفاظ قرآن و ... دلايل غيرقابل اغماضى هستند كه بر تحريف ناپذيرفتگى قرآن دلالت دارند.[[28]](NULL) بنابراين حق اين است كه آنچه در طول تاريخ اسلام در ميان مسلمانان محور هدايت و اساس احكام و اخلاق و سياست و فرهنگ بوده، همان قرآنى است كه در منزل پيامبر صلى الله عليه و آله وبه دستور آن حضرت نگهدارى مى‏شده است. و پيامبر با اشاره بدان در روزهاى پايانى عمر خود فرمود:

اى على! قرآن پشت بستر من قرار دارد، نگاشته شده در صحيفه و حرير و كاغذ؛ آن را برگيريد و گرد آوريد و تباه نسازيد ... و اين قرآن تا پايان جهان بسان خورشيدْ شعاع خود را بر ذهن و انديشه انسان‏ها خواهد پراكند و نور آن جان‏هاى مستعد را شايستگى و كمال خواهد افزود.[[29]](NULL)

اهداف نزول قرآن‏

مجموعه آيات قرآن كه برحسب روايات، مشتمل برحلال و حرام، محكم و متشابه، امثال‏[[31]](NULL) و امر و نهى و ترغيب و ترهيب و جدل و قصص‏[[32]](NULL) و مانند آن است،[[33]](NULL) اهداف خود را- كه چيزى جز اهداف تمامى پيامبران الهى نيست- درخود ذكر كرده است. تمامى اهداف پيغام‏آوران الهى‏را مى‏توان در مفهوم گسترده «هدايت انسان به سوى خداوند» بازجست؛ چنان‏كه در قرآن به كرّات بدان اشارت رفته است؛ ازجمله:

قَدْ جَاءَكُمْ مِنْ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ\* يَهْدِى بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى‏ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ.[[34]](NULL)

قطعاً براى شما از جانب خدا روشنايى و كتابى روشنگر آمده است. خدا هركه را از خشنودى او پيروى كند، به وسيله آن [كتاب‏] به راه‏هاى سلامت رهنمون مى‏شود و به توفيق خويش آنان را از تاريكى‏ها به سوى روشنايى بيرون مى‏برد و به راهى راست هدايتشان مى‏كند.

إِنَّ هذَا الْقُرْآنَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْراً كَبِيراً.[[35]](NULL)

قطعاً اين قرآن به [آيينى‏] كه خود پايدارتر است، راه مى‏نمايد و به آن مؤمنانى كه كارهاى شايسته مى‏كنند، مژده مى‏دهد كه پاداشى بزرگ برايشان خواهد بود.

وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ الَّذِى أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِى إِلَى‏ صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ.[[36]](NULL)

و كسانى كه از دانش بهره يافته‏اند، مى‏دانند كه آنچه از جانب پروردگارت به سوى تو نازل شده، حق است و به راه آن عزيزِ ستوده [صفات‏] راهبرى مى‏كند.

ارزش‏هاى جاودان‏

در پايان به نمونه‏هايى از رهنمودهاى قرآنى در راستاى هدايت بشرى- كه بايد آنها را به‏حقْ ارزش‏هاى برين قرآنى و انسانى ناميد- اشاره مى‏كنيم:

1. دعوت به كارهاى نيك و پرهيز از كارهاى ناپسند

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ.[[37]](NULL)

و در نيكوكارى و پرهيزگارى با يكديگر همكارى كنيد، و در گناه و تعدّى دستيار هم نشويد.

2. توصيه به عدالت‏ورزى و نيكوكارى‏

إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِى الْقُرْبَى‏ وَيَنْهَى‏ عَنْ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَالْبَغْىِ ....[[38]](NULL)

درحقيقت، خدا به دادگرى و نيكوكارى و بخشش به خويشاوندان فرمان مى‏دهد و از كار زشت و ناپسند و ستم باز مى‏دارد.

3. دعوت به حيات برين و پايدار

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا للَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ.[[39]](NULL)

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، چون خدا و پيامبر، شما را به چيزى فرا خواندند كه به شما حيات مى‏بخشد، آنان را اجابت كنيد.

4. دعوت به تفكر و تدبر و بيدارى انديشه‏

كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ.[[40]](NULL)

اين‏گونه نشانه‏ها [ى خود] را براى مردمى كه انديشه مى‏كنند به روشنى بيان مى‏كنيم.

كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ.[[41]](NULL)

[اين‏] كتابى مبارك است كه آن را به سوى تو نازل كرده‏ايم تا در [باره‏] آيات آن بينديشند، و خردمندان پند گيرند.

5. توصيه به شكيبايى و پايدارى در برابر دشوارى‏ها

وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِىٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِى سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ.[[42]](NULL)

و چه بسيار پيامبرانى كه همراه او توده‏هاى انبوه، كارزار كردند؛ و در برابر آنچه در راه خدا بديشان رسيد، سستى نورزيدند و ناتوان نشدند؛ و تسليم [دشمن‏] نگرديدند، و خداوند، شكيبايان را دوست دارد.

6. دعوت به توكل و اعتماد به خداوند

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِى كُنْتُمْ تُوعَدُونَ.[[43]](NULL)

در حقيقت، كسانى كه گفتند: «پروردگار ما خداست»؛ سپس ايستادگى كردند، فرشتگان بر آنان فرود مى‏آيند [و مى‏گويند:] هان، بيم مداريد و غمين مباشيد، و به بهشتى كه وعده يافته بوديد شاد باشيد.

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.[[44]](NULL)

چون تصميم گرفتى بر خدا توكل كن، زيرا خداوند توكل‏كنندگان را دوست مى‏دارد.

7. دعوت به اميد و نشاط و دورى از نوميدى‏

قُلْ يَا عِبَادِى الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَاتَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعاً إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ.[[45]](NULL)

بگو: «اى بندگان من- كه بر خويشتن زياده‏روى روا داشته‏ايد- از رحمت خدا نوميد مشويد.

در حقيقت، خدا همه گناهان را مى‏آمرزد، كه او خود آمرزنده مهربان است.

8. توصيه به خوديابى، مراقبت و مديريت بر نفس و عدم غفلت از آن‏

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ.[[46]](NULL)

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، به خودتان بپردازيد.

9. دعوت به تلاش و بهره‏گيرى از توانايى‏هاى ذاتى‏

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ\* وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُوْلَئِكَ هُمْ الْفَاسِقُونَ.[[47]](NULL)

اى كسانى كه ايمان آورده‏ايد، از خدا پروا داريد؛ و هر كسى بايد بنگرد كه براى فردا [ى خود] از پيش چه فرستاده است؛ و [باز] از خدا بترسيد. در حقيقت، خدا به آنچه مى‏كنيد آگاه است. و چون كسانى مباشيد كه خدا را فراموش كردند و او [نيز] آنان را دچار خودفراموشى كرد؛ آنان همان نافرمانانند.

وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنسَانِ إِلَّا مَا سَعَى‏\* وَأَنَّ سَعْيَهُ سَوْفَ يُرَى‏.[[48]](NULL)

و اينكه براى انسان جز حاصل تلاش او نيست. و [نتيجه‏] كوشش او به زودى ديده خواهدشد.

10. سفارش اكيد در نيكى به والدين‏

وَقَضَى رَبُّكَ أَلّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيماً\* وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنْ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِى صَغِيراً.[[49]](NULL)

و پروردگار تو مقرر كرد كه جز او را مپرستيد و به پدر و مادر [خود] احسان كنيد. اگر يكى از آن دو يا هر دو، در كنار تو به سالخوردگى رسيدند به آنها [حتى‏] «اوف» مگو و به آنان پرخاش مكن و با آنها سخنى شايسته بگوى. و از سر مهربانى، بال فروتنى بر آنان بگستر و بگو: «پروردگارا، آن دو را رحمت كن چنانكه مرا در خُردى پروردند.»

11. دعوت به اعتدال در رفتار اقتصادى و معيشت‏

وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَحْسُوراً.[[50]](NULL)

و دستت را به گردنت زنجير مكن و بسيار [هم‏] گشاده‏دستى منما تا ملامت‏شده و حسرت‏زده بر جاى مانى.

وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً.[[51]](NULL)

و كسانى‏اند كه چون انفاق كنند، نه ولخرجى مى‏كنند و نه تنگ مى‏گيرند، و ميان اين دو [روش‏] حد وسط را برمى‏گزينند.

12. پرهيز از سخن غيرعالمانه‏

وَ لا تَقْفُ ما لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَ الْبَصَرَ وَ الْفُؤادَ كُلُّ أُولئِكَ كانَ عَنْهُ مَسْئُوُلًا.[[52]](NULL)

و چيزى را كه بدان علم ندارى دنبال مكن، زيرا گوش و چشم و قلب، همه مورد پرسش واقع خواهند شد.

13. توصيه به نيايش و ارتباط قدسى با خداوند

قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّى لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاماً.[[53]](NULL)

بگو: «اگر دعاى شما نباشد، پروردگارم هيچ اعتنايى به شما نمى‏كند. در حقيقت شما به تكذيب پرداخته‏ايد و به زودى [عذاب بر شما] لازم خواهد شد.»

14. توصيه به عبادت خداوند و هشدار از پيروى شيطان‏

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِى آدَمَ أَنْ لَاتَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ\* و أَنْ اعْبُدُونِى هذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ.[[54]](NULL)

اى فرزندان آدم، مگر با شما عهد نكرده بودم كه شيطان را مپرستيد، زيرا وى دشمن آشكار شماست؟

و اينكه مرا بپرستيد؛ اين است راه راست!

منابع پيشنهادى براى مطالعه و پژوهش‏

1. وحى‏شناسى، محمدباقر سعيدى روشن.

2. تحليل وحى از ديدگاه اسلام و مسيحيت، محمدباقر سعيدى روشن.

3. وحى و نبوت، مرتضى مطهرى.

4. وحى يا شعور مرموز، سيدمحمدحسين طباطبايى.

5. صيانة القرآن من‏التحريف، محمدهادى معرفت.

6. البيان فى تفسير القرآن، سيدابوالقاسم خويى، ترجمه سيدمحمدصادق نجمى و هاشم‏زاده هريسى.

7. افسانه تحريف قرآن، رسول جعفريان.

8. قاموس كتاب مقدس، مستر هاكس.

**فصل دوم: تفسير**

وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ.[[55]](NULL)

يكى از فيلسوفان‏[[56]](NULL) بزرگ مغرب‏زمين در قرن هفده و هجده ميلادى در باب شخصيت پيامبراسلام صلى الله عليه و آله و عظمت قرآن اظهار داشته است: محمد صلى الله عليه و آله قانونگذارى خردمند و بزرگ بود.

خدايى كه بر همه چيز آگاه است، او را فرستاد تا مسيحيانى را كه گمراه شده بودند، متنبه گرداند و بت‏ها را خرد كند؛ ايرانيان مهرپرست را مطيع سازد و آيين خداشناسى را از ديوارهاى چين تا سواحل اسپانيا بگستراند. محمد صلى الله عليه و آله صفاتى عالى داشت و الطاف خداوندى و فصاحتى فراانسانى به اوعطا شده بود؛ چنان‏كه مى‏توانست نادان‏ترين مردم زمان خود و خردمندترين آنان را متقاعد سازد و به دين اسلام معتقد گرداند. آيين محمد صلى الله عليه و آله چنان خردمندانه است كه براى تبليغ آن هيچ نيازى به جبر و قهر نيست، بلكه تنها كافى است اصول آن را به مردم بفهمانند تا همه به آن بگرايند. اصول دين محمد صلى الله عليه و آله چنان با عقل انسانى سازگار است كه در مدتى كمتر از پنجاه سال در قلب نيمى از مردم روى زمين جاى گرفت.[[57]](NULL)

بى‏گمان بهره‏مندى از معارف بلند قرآن در گرو درك درست مفاهيم آيات آن است و اين مهم جز در پرتو شرح مطلوب و تفسير روشمند قرآن ميسر نمى‏گردد.

تفسير روشمندْ راه را براى شناخت، تحليل و دريافت صحيح مفاهيم و معارف قرآن هموار مى‏سازد. تفسير خود دانشى است كه بر پايه اصول و مقدماتى استوار است. بدين روى، پيش از گام نهادن در وادى فهم روشمند قرآن از رهگذر تفسير، آگاهى از كلياتى كه مى‏تواند به مثابه مقدمه تفسير روشمند تلقى گردد، امرى‏ضرورى است.

واژه «تفسير» در لغت عرب به معناى پرده برداشتن و هويدا كردن،[[58]](NULL) پيدا نمودن،[[59]](NULL) پديدآوردن‏[[60]](NULL) و پيدا و روشن كردن معنا[[61]](NULL) به كار رفته و در اصطلاح دانشوران اسلامى به دانشى گفته مى‏شود كه به كمك آن مفاهيم و معارف كتاب خدا آشكار مى‏گردد.[[62]](NULL) اين دانش با نزول نخستين آيات قرآن بر پيامبر صلى الله عليه و آله آغاز گشت و پس از مرحله نخست كه به صورت شفاهى و انتقال از نسلى به نسلى بود، به مرحله تدوين گام نهاد.

كهن‏ترين تفسير

قديمى‏ترين تفسير مدوّن قرآن كه از آن نشانى در دست داريم، تفسير سعيدبن جبير (م 94 يا 95 ق) از اصحاب خاص امام‏سجاد عليه السلام است‏[[63]](NULL) و سپس تفسيرى از مجاهدبن جبر (م 104 ق) كه يكى از بزرگ‏ترين دست‏پروردگان ابن‏عباس، شاگرد برجسته اميرالمؤمنين عليه السلام به شمار مى‏آيد.[[64]](NULL) پس از آنان، تفسير قرآن (در قالب مكتوب) به سنتى اسلامى تبديل شد و تمامى‏ادوار تاريخ اسلام را تا به امروز فراگرفت.[[65]](NULL)

شيوه‏هاى تفسير

مفسران از آغاز تاكنون همواره با دو شيوه به تفسير قرآن پرداخته‏اند: يكى تفسير ترتيبى و ديگرى تفسير موضوعى.

تفسير ترتيبى آن است كه مفسرْ آيات قرآن را از آغاز تا به آخر، آيه‏به‏آيه مورد شرح و تبيين قرار دهد. تعداد اين‏گونه تفاسير به قدرى زياد است كه آگاهى از چندوچون آنها از توان محققان بزرگ نيز بيرون است. در اين ميان، نام برخى از تفاسير به دلايلى، بيشتر از ديگر تفاسير بر سر زبان‏هاست؛ مانند تبيان شيخ طوسى، مجمع البيان شيخ طبرسى و تفسير ابوالفتوح رازى در زمان گذشته و تفسير الميزان علامه طباطبايى در زمان حاضر در ميان شيعه، و نيز تفسير طبرى، كشاف زمخشرى و تفسير آلوسى در زمان‏هاى پيش و المنار و فى ظلال القرآن در زمان حاضر در ميان اهل‏سنت.

اما در تفسير موضوعى، مفسر، ابتدا به جمع‏آورى آيات مربوط به موضوعى معين پرداخته، سپس به شرح و تبيين و استخراج معارف و مقاصد آنها مى‏پردازد. اگر در گذشته اقبال چندانى به اين شيوه نمى‏شد، امروزه تفسير قرآن به شيوه موضوعى وجهه همت بزرگان بسيارى قرار گرفته است كه از آن ميان مى‏توان از تفسير موضوعى آيت‏الله جوادى آملى، تفسير پيام قرآن زير نظر آيت‏الله مكارم‏شيرازى و تفسير منشور جاويد اثر آيت‏الله جعفر سبحانى ياد كرد.

روش‏هاى تفسيرى‏

به همان‏سان كه شيوه‏هاى تفسيرى متفاوتى رايج بوده و هست، گونه‏هايى از روش تفسير نيز از ديرباز در ميان مفسران رايج بوده كه روش تفسير نقلى و روش اجتهادى، اصلى‏ترين آنهاست.

در تفسير نقلى، مفسر براى شرح آيه مورد نظر از آيات ديگر قرآن يا روايات و اقوال و آراى صحابه پيامبر صلى الله عليه و آله و تابعيان «نسل بعد از صحابه» مدد مى‏جويد و از خويش چندان مايه نمى‏گذارد؛ درحالى‏كه درتفسير اجتهادى، مفسرْ تنها بر اخبار و آثار و مانند آن تكيه نمى‏كند، بلكه به‏عنوان مبناى اصلى دريافت مقاصد قرآن، بر خردورزى و استدلال روشمند- به‏منظور

رسيدن به معارف اين كتاب آسمانى- متكى است. نمونه‏هاى فراوانى از تفسير نقلى و تفسير اجتهادى در ميان شيعه و اهل‏سنت را مى‏توان ياد كرد. تفسير البرهان از سيدهاشم بحرانى (م 1107- 1109 ق) و تفسير نورالثقلين از ابن‏جمعه حويزى (م 1112 ه) در گروه اول، و تفاسيرى چون مجمع‏البيان طبرسى و الجامع لِأحكام القرآن قرطبى در گروه دوم جاى مى‏گيرند. بزرگانى از شيعه و اهل‏سنت به نقد و بررسى محتوايى انواع تفاسير رايج در ميان جامعه اسلامى پرداخته و آثار ارزشمندى را سامان داده‏اند كه از آن ميان مى‏توان التفسير و المفسرون دكتر ذهبى از اهل‏سنت، و التفسير و المفسرون فى ثوبه القشيب از آيت‏الله محمدهادى معرفت در جامعه شيعه را نام برد.

نياز به تفسير

با عنوان‏هايى كه قرآن خود در معرفى خود بيان داشته،[[66]](NULL) اين پرسش ممكن است براى هر كسى پيش‏آيد: قرآنى كه خود را كتاب هدايت‏[[67]](NULL) خوانده و از خود به‏عنوان نور،[[68]](NULL) روشنگر[[69]](NULL) و ... ياد كرده است، آيا نياز به تفسير دارد؟ چه‏آنكه تا اثرى خود روشن و بى‏نياز از پرده‏بردارى و روشن‏سازى نباشد، نمى‏تواند در وادى روشنگرى و هدايتْ توفيقى به دست آورد.

پاسخ اينكه، اگرچه قرآن در ذات خود روشن است و آماده روشنگرى، براى بهره‏مندى بسامان از هر نورى وسايل و ابزارى خاص ضرورى مى‏نمايد. همچنان‏كه براى استفاده از نور طبيعى ديده‏اى بينا، مزاجى مستعد و جايگاهى درخور لازم است، بهره‏يابى از انوار معنوى‏

|  |  |
| --- | --- |
| هدايت‏ها و معارف قرآنى نيز ابزار و وسايلى مى‏طلبد. همچنين به‏كارگيرى صحيح و به هنجار آن ابزار و وسايل، توفيق در اين راه را به حاصل مى‏آورد. در عرف دانشوران دينى، استفاده هنجارمند از وسايل مناسب در جهت بهره‏يابى از انوار معرفتى و هدايتى قرآن «تفسير» ناميده شده و ابزار و سازوكارهاى مورد اشاره نيز شرايط و مقدمات تفسير به شمار مى‏روند؛ چه بدون آنها اگر از قرآن سودى حاصل نيايد، شگفتى نخواهد بود. سنايى بزرگ در جايى گفته است: |  |

هدايت‏ها و معارف قرآنى نيز ابزار و وسايلى مى‏طلبد. همچنين به‏كارگيرى صحيح و به هنجار آن ابزار و وسايل، توفيق در اين راه را به حاصل مى‏آورد. در عرف دانشوران دينى، استفاده هنجارمند از وسايل مناسب در جهت بهره‏يابى از انوار معرفتى و هدايتى قرآن «تفسير» ناميده شده و ابزار و سازوكارهاى مورد اشاره نيز شرايط و مقدمات تفسير به شمار مى‏روند؛ چه بدون آنها اگر از قرآن سودى حاصل نيايد، شگفتى نخواهد بود.

قرآن‏مجيد باآنكه خود را نور روشنگر ناميده، با صراحت تمام پيامبر صلى الله عليه و آله را مورد خطاب قرار داده است:

وَأَنزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ.[[71]](NULL)

و اين قرآن را به سوى تو فرودآورديم تا براى مردم آنچه به سوى ايشان نازل شده است، توضيح دهى، و اميد كه آنان بينديشند.

اساساً در قرآن يكى از رسالت‏هاى پيامبر صلى الله عليه و آله تعليم كتاب به مردم بوده است:

لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمْ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِى ضَلَالٍ مُبِينٍ.[[72]](NULL)

به‏يقين، خدا بر مؤمنان منت نهاد [كه‏] پيامبرى از خودشان در ميان آنان برانگيخت تا آيات خود را بر ايشان بخواند و پاكشان گرداند و كتاب و حكمت به آنان بياموزد؛ قطعاً پيش از آن در گمراهى آشكارى بودند.

در تحليل نياز انسان به تفسير براى دست‏يابى به معارف و آموزه‏هاى قرآنى، به نظر مى‏رسد اشاراتى گذرا به ويژگى‏هايى از اين كتاب آسمانى خالى از فايده نباشد.

ويژگى‏هاى قرآن‏

1. پرداختن به اصول‏

روشن است كه بسيارى از رهنمودهاى قرآنى به دليل فرازمانى و فرامكانى بودن آنها، در قالب محورهاى بنيادى به انسان‏ها عرضه گشته است. با وجود اين ويژگى، مؤمنان براى دريافتن فروع و جزئيات مسائل، به تشريح و تفسير بزرگان دين و راسخان در علم نيازمندند و چنان‏كه اشاره شد، اين تبيين و تفسير، نخست برعهده پيامبراسلام صلى الله عليه و آله و سپس بر عهده جانشينان بزرگوارش وانهاده شده و در مراحل بعد از آن نيز اين مهم با تدبر و اجتهاد روشمند عالمان دين ميسر مى‏گردد.

2. ارائه چشم اندازهاى فراطبيعى‏

قرآن‏مجيد در كنار پرداختن به آنچه در ساماندهى معيشت فردى و جمعى مورد نياز انسان‏ها است، به مقتضاى حكمت، توجه ذهن و ضمير آدميان را به عوالمى خارج از قلمرو حس و تجربه نيز جلب كرده است؛ مانند عرش، ملكوت، عالم امر، فرشتگان، جن، برزخ و قيامت، بى‏گمان آگاهى درست از مفاهيم يادشده و محتواى بلند اين‏گونه آيات، بدون تبيين اطمينان‏بخش از سوى بزرگان دين، ميسر نخواهد بود.

3. ژرفاى نامحدود

اگر جنبه فرازمانى و فرامكانى قرآن پذيرفته شده است، بايد گردن نهاد كه لايه‏هايى از مفاهيم، مصاديق و مضامين بلند قرآن در طول زمان چهره خود را بر آدميان مى‏نماياند. در حديثى از امام‏باقر عليه السلام در توضيح اين سخن پيامبر صلى الله عليه و آله كه «قرآن ظهرى دارد و بطنى» آمده است:

ظَهْرُه تَنزيلُه و بَطْنُه تَأْويلُه، مِنهُ ما قد مَضى‏ و منه ما لَمْ يَكُنْ، يجرى كما تَجرِى الشّمسُ و القمرُ.[[73]](NULL)

ظاهر قرآن، تنزيل و مورد نزول آن است و باطن قرآن نيز تأويل و آن موردى است كه قرآن بدان اشاره دارد؛ مواردى كه پاره‏اى از آنها مربوط به گذشته بوده و برخى نيز هنوز نيامده، چنان‏كه در حديثى از امام‏صادق عليه السلام مى‏خوانيم:

انَّ فِى القرآنِ ما مضى‏ و ما يحدُثُ و ما هُوَ كائِنٌ.[[74]](NULL)

آنچه گذشته است و آنچه هست و آنچه مى‏آيد، در قرآن وجود دارد.

پيداست كه با وجود اين ويژگى در قرآن، انسان‏ها به تفسير و مفسران مطمئن- در جهت دست‏يابى به معارف نوپديد قرآنى- در هر زمان نيازمندند.

4. فصاحت و بلاغت بى‏نظير

آگاهان واقف‏اند كه قرآن‏مجيد در انتخاب، تركيب، چينش و پردازش واژگان و گزاره‏ها و تركيب‏ها چنان دقيق و پرظرافت است كه تدبر در آن آدميان را به فراتر از مرزهاى شگفتى و شيفتگى مى‏برد. اميرالمومنين عليه السلام در جايى فرموده است:

وإِنَّ القرآنَ ظاهِرُه أَنيقٌ وباطنُه عَميقٌ لاتَفنى‏ عجائِبهُ و لاتَنْقَضى غَرائِبُه و لا تُكْشَفُ الظلماتُ إلّابه.[[75]](NULL)

قرآنْ برونى زيبا و درونى پرژرفا دارد و شگفتى‏هايش پايان‏ناپذير و تازگى‏هايش تمام‏ناشدنى است و تاريكى‏ها جز با آن روشن نمى‏شود.

ام كلثوم، يكى از آواشناسان نام‏آور معاصر در جهان عرب، درمورد ساختار ظاهرى و زبانى قرآن گفته است: بى گمان قرآن فراتر از هنجارهاى موسيقايى است و همين آهنگ قرآن و موسيقى نورانى و تلاوت آن برابر فرمان خدا و پيامبرش، براى ايجاد نقش پرهيبت در جان مسلمانان بسنده است.[[76]](NULL) با اين اوج و ژرفا كه جان پاكان و فرهيختگان را به چنبره تسخير كشيده است، آيا مى‏توان گفت همه انسان‏ها بدون شرح و تفسير قادرند اين مايه شگفتى و زيبايى را دريابند؟

تفسير روشمند

تفسير قرآن از آن‏رو كه در تاريخ فرهنگ اسلامى، مانند ديگر اديان آسمانى نسبت به متون اصلى دين، شاخه‏اى از دانش‏هاى دينى تلقى مى‏شود، داراى ملاك‏ها، مقدمات و شرايطى است كه بايد مورد توجه قرار گيرد. از آنجا كه شناخت تفسير مطلوب و روشمند، زمينه داورى درست درباره تفسير صحيح از غيرصحيح را فراهم مى‏آورد، در اينجا به‏اجمال ملاك‏ها و شرايط لازم را در دو حوزه شرايط مفسر و منابع تفسير مرور مى‏كنيم.

الف) شرايط مفسر

1. آگاهى كامل از زبان و ادبيات عرب‏

تحصيل اين شرط مستلزم فراگيرى لغت، صرف و نحو، معانى و بيان و ديگر شاخه‏هاى مربوط به اين مقوله است.[[77]](NULL) بى‏شك آشنايى با اين دانش‏ها در حدى كه فهم زبان عربى را آسان سازد، گام نخست و كليد اصلى ورود به وادى شناخت معارف قرآن به شمار مى‏رود.

بديهى است كه هر قدر تسلط مفسر بر آن دانش‏ها عميق‏تر و گسترده‏تر باشد، امكان بهره‏يابى از لطايف زبانى و درنتيجه، استفاده از پيام‏ها و نكته‏هاى سازنده آموزه‏هاى وحيانى، بيشتر خواهد شد. اما نبايد از اين حقيقت غافل ماند كه مسائل زبانى و ادبياتى قرآن نمى‏تواند به جاى ديگر شرايط و وسايل بنشيند كه در اين صورت- چنان‏كه بزرگان گفته‏اند- همين كليد ممكن است به مانعى در برابر فهم درست آيات وحى تبديل گردد.[[78]](NULL)

2. آگاهى به اسباب نزول‏

طبيعى است كه بررسى و مطالعه هر متن زبانى- با توجه به موقعيت و ظرف صدور آن متن- توفيق انسان را در دستيابى به زواياى گوناگون مضامين مندرج در آن متن بيشتر مى‏كند. توفيق انسان را در دستيابى به زواياى گوناگون مضامين مندرج در آن متن بيشتر مى‏كند.قرآن نيز در هر صورت متنى زبانى است و مقصود از اسباب نزول يا شأن نزول، حوادث و پرسش‏هايى است كه در عصر نزول وحى رخ مى‏داده و مطرح مى‏شده و در واقع تاريخ و جغرافياى صدور و نزول آيات وحى را تشكيل مى‏داده است.

ترديدى در سودمندى آشنايى مفسر با اسباب نزول نيست. چنان‏كه مى‏دانيم، آيات قرآن به‏تدريج و در مناسبت‏هاى مختلف نازل مى‏شد و اگر حادثه‏اى پيش‏مى‏آمد يا مسلمانان دچار مشكلى مى‏شدند، يك يا چند آيه و احياناً يك سوره براى رفع مشكل نازل مى‏گشت. آيات نازل‏شده در هر حادثه و مناسبتى، به همان حادثه و مناسبت نظر دارد، از اين‏رو اگر ابهام يا اشكالى در فهم معناى آيه پديد آيد، بايد با شناخت آن حادثه و پيشامد رفع اشكال كرد. اما برخى از بزرگان با وجود پذيرش سودمندى روايات اسباب نزول، به دليل وجود پاره‏اى كاستى‏ها و نارسايى‏ها در اسنادِ آن روايات، و از سويى اختلاف موجود در مضامين برخى از آنها، تكيه انحصارى بر روايات اسباب نزول را در فهم مراد خداوند از آيات روا ندانسته‏اند.[[79]](NULL) اين حساسيت بزرگان، از يك سو ضرورت دقت و احتياط مفسر را در استفاده از احاديث اسباب نزول روشن مى‏سازد و از ديگر سو شرايطى را براى احاديثى كه بايد به مفسر در فهم آيات مدد رساند، مقرر مى‏دارد؛ مانند صحت سند حديث، تواتر يا استفاضه‏[[80]](http://) و نيز مددرسانى در رفع قطعى اشكال و ابهام آيه.[[81]](NULL)

3. آگاهى از روايات، سنت و سيره پيامبر صلى الله عليه و آله و اهل‏بيت عليهم السلام‏

مى‏دانيم كه سنت، مرجع شناخت و آگاهى از جزئيات موضوعات و تفصيل احكام بسيارى از فرايض دينى است كه اصول و كليات آنها در آيات قرآن آمده است؛ مانند مسائل مربوط به طهارت، نماز، زكات، روزه، حج، معاملات و نكاح. بديهى است كه ناآشنايى مفسر با سنت وسيره پيامبر صلى الله عليه و آله و اهل‏بيت عليهم السلام در بيان و تشريح موضوعات و احكام شرعى، چه‏بسا موجب عدم فهم دقيق مفاد آيه و در نتيجه انحراف از مسير اصلى درك معارف قرآنى شود كه اين خسرانى بزرگ است.

4. آگاهى از علوم قرآن‏

تدريجى بودن نزول آيات قرآن و اشتمال آن بر آيات محكم و متشابه،[[82]](NULL) طرح مسأله ناسخ و منسوخ در آيات، پيدايش شبهه بى‏پايه تحريف، وجود سوره‏هاى مكى و مدنى، و چگونگى جمع‏آورى قرآن و مسائل فراوان ديگر از اين دست، پژوهش‏هاى عميق و درازدامنى را موجب شده كه حاصل آنها معارفى است كه با شناسه علوم قرآنى شهره گشته است. آگاهى مفسر از حاصل اين پژوهش‏ها وى را با فضاى كلى حاكم بر قرآن آشنا ساخته، او را در رسيدن به معارف قرآنى يارى مى‏رساند.

5. آگاهى از آثار قرآنى پيشينيان‏

آگاهى از آثارى چون گفتارهاى صحابه پيامبر 9 و تابعين و مفسران بزرگ سده‏هاى اسلامى از آغاز تاكنون براى مفسران هر عصر و نسلى امرى ضرورى است. تلاش بى‏وقفه دلباختگان قرآن از آغاز ظهور اسلام تاكنون، گنجينه‏هاى بس ارجمندى را به ارمغان آورده است. اين آگاهى، با مطالعه و بررسى تفاسير مختلف و آثار قرآنى سده‏هاى مختلف اسلامى دست‏يافتنى است.

6. آگاهى از دانش منطق و شيوه استدلال منطقى و دانش‏هاى ديگر

از آن رو كه تفسير قرآن بر مدار «انديشه در كلام خداوند» مى‏گردد، فراگيرى دانش منطق و ورزيدگى در آن براى امنيت بيشتر مفسر از فروافتادن در وادى خطا و مغالطه و نيز تجهيز ذهن به برهان و استدلال منطقى، امرى بايسته مى‏نمايد؛ چنان‏كه آگاهى مفسر از آنچه در حوزه‏هاى علوم انسانى و تجربى مورد كاوش دانشمندان هر فن قرار گرفته است نيز راه را براى درك بهتر معارف بلند وحى هموارتر مى‏سازد.

افزون بر آنچه گفتيم، مفسر قرآن به جامع‏نگرى، پرهيز از پيش‏داورى و نيز احتياط در فهم و استفاده از آيات وحى به شدت نيازمند است تا ناآگاهانه در وادى خطرناك، هول‏انگيز و تباهى‏گر تفسيربه‏رأى در نيفتد. پيامبر صلى الله عليه و آله در اين‏باره مى‏فرمايد:

مَن فَسَّرَ القرآنَ بِرأْيه فَقد أَخطأَ.[[83]](NULL)

هركه قرآن را به رأى خود تفسير كند، بى‏گمان به خطا رفته است.

مَن قال فى القرآنِ بِرأْيه فقد كفر.[[84]](NULL)

هركس كه درمورد قرآن به رأى خود سخن بگويد، به كفر آلوده گشته است.

مَن قال فى القرآن بغير علمٍ فَلْيتبوءْ مَقعدُه مِن النّارِ.[[85]](NULL)

هر كه بدون آگاهى لازم درمورد قرآن سخن بگويد، جايگاه خود را در آتش مهيا ساخته است.

در مورد ماهيت و چيستى تفسيربه‏رأى خلاصه‏وار بايد گفت تفسيرى كه به جاى هر ضابطه و قانونى، بر آن تنها رأى شخصى مفسر حاكم باشد و در آن هيچ ملاك و معيار ديگرى مورد توجه قرار نگيرد،[[86]](NULL) از ديدگاه پيامبر و اهل‏بيت عليهم السلام ناصواب و مذموم بوده و مفسر آن نيز خطا كار و كفرپيشه و اهل آتش است. اينجا است كه بار ديگر بايد در كنار تأكيد بر لزوم تحصيل دانش‏هاى مربوط به تفسير، بر لزوم احتياط و پرهيز از نفس‏محورى در برداشت از كتاب آسمانى پاى فشرد.[[87]](NULL)

ب) منابع تفسير

1. قرآن‏

اميرالمؤمنين عليه السلام در شأن قرآن فرموده است:و يَنطِقُ بعضُه بِبعضٍ و يَشهَدُ بعضُه عَلى‏ بعضٍ لا يَخْتَلِفُ فِى اللَّهِ.[[88]](NULL)

و بعضِ آن بعضِ ديگر را تفسير كند؛ و پاره‏اى بر پاره ديگر گواهى دهد. همه آيه‏هايش، خدا را يكسان شناساند.

برخى از آيات قرآن به برخى ديگر گويا مى‏شوند و پاره‏اى نيز گواه بعضى ديگرند. اين سخن اميرالمؤمنين گوياى آن است كه براى تفسير آياتى از قرآن مى‏توان از آيات ديگر به‏تناسبْ مدد جست؛ چه پاره‏اى از آيات مى‏توانند مفسر و مبيّن برخى ديگر باشند.[[89]](NULL) بدين روى نخستين و اصيل‏ترين منبع تفسير، خود قرآن است، از اين‏رو مفسر بايد آن را بر هر منبع ديگرى مقدم بدارد.[[90]](NULL)

2. سنت‏

بى گمان سنت معتبر از آن‏رو كه شرح و تبيين قرآن به شمار مى‏رود، دومين منبع اصيل تفسير قرآن است. همان‏گونه كه پيشتر اشاره شد، فروع و جزئيات فرايض اسلامى به وسيله روايات معصومين عليهم السلام و عملكرد و برخورد آن بزرگواران روشن شده است افزون بر اين، امامان معصوم عليهم السلام كه خود معلمان الهى تفسير قرآن هستند، با سخنان خود شيوه تفسير را براى پيروانشان روشن ساخته‏اند. بنابراين مفسر هرگز نمى‏تواند بدون مراجعه به روايات معصومين عليهم السلام در فهم آيات قرآن توفيقى يابد.

3. عقل‏

خردورزى و به‏كارگيرى هنجارهاى استدلال منطقى، منبع ديگرى است كه مفسر همواره بايد در فهم آيات قرآن مورد توجه و عمل قرار دهد. قرآن با طرح استدلال‏هاى منطقى، به روش صحيح عقلانى در فهم معارف الهى حرمت نهاده است. امام غزالى در يكى از آثار خود به بيان‏ پاره‏اى از استدلال‏هاى عقلى و برهانى قرآن اشاره كرده‏[[91]](NULL) و راه را براى پژوهندگان اين موضوع گشوده است. ناگفته نماند كه به دنبال وى بزرگانى چون ملاصدراى شيرازى نيز گام‏هاى بلندى در اين وادى برداشته‏اند.[[92]](NULL)

فصل سوم: به سوى قرآن‏

كِتابٌ أَنْزَلْناهُ إِلَيْكَ مُبارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آياتِهِ وَ لِيَتَذَكَّرَ أُولُوا اْلأَلْبابِ.[[93]](NULL)

درآمد

ادوارد براون‏[[94]](NULL) مستشرق انگليسى زبان سده اخير در كتابش نگاه خود به ساحت قرآن را بدين عبارات وصف كرده است: من به سهم خود فقط مى‏توانم بگويم كه قدر و قيمت قرآن در من، هرچه بيشتر آن را مطالعه مى‏كنم- و سعى مى‏كنم روح مطالب آن را دريابم- زيادتر مى‏شود.

مطالعه اوِستا جز براى مقاصد لغوى و اساطيرى و نظاير آن، فقط موجب دل‏زدگى و سيرى مى‏شود.[[95]](NULL) به راستى ما مسلمانان از قرآن چه مى‏دانيم؟ در باب دل‏انگيزى جلوه‏هاى ساختارى و محتوايى قرآن، پيشتر از زبان اهل فن گفته‏ايم. اكنون پرسيدنى است كه اين گنجينه بى‏بديل‏

الهى و موهبت بزرگ آسمانى شايسته چه رويكردى است؟ اميرالمومنين عليه السلام در يك معرفى جامع درباره قرآن فرموده است:

ذلك القرآنُ فَاسْتنطِقوه وَ لَنْ يَنطِقَ و لكن أُخبِرُكُمْ عَنه، أَلا إِنَّ فيه عِلمَ ما يَأْتى وَ الحديثَ عَن الماضى و دَواءَ دائِكُم و نَظمَ ما بَيْنَكُم.[[96]](NULL)

اين قرآن است؛ او را به گفت آوريد تا براى شما سخن بگويد. او هرگز چيزى به زبان نمى‏آورد، اما من از آن به شما خبر دهم [كه چه هست و در آن چيست.] بدانيد كه در اين كتاب دانش آنچه مى‏آيد، نهفته است. او بيان‏هاى تازه‏اى از گذشته دارد و درمان دردهاى شما در آن يافت مى‏شود و نيز نظم و برنامه‏اى كه در زندگى بدان نيازمنديد.

در اين بخش چگونگى رويكرد مطلوب و اثربخش به اين كتاب مقدس را كه براى هر كسى سازنده و ميسور است، برمى‏رسيم.

مراحل رويكرد

قرآن‏مجيد كه از اوج اعتبار جهانى و تاريخى برخوردار است- و در موقعيتى است كه هيچ نيرويى را توان دست‏اندازى به ساحت ارج و اوج جاودانه آن نيست- ارزش و اعتبار خود را تنها از رهگذر وابستگى به يك دين يا در محدوده دلدادگان يك آيين به دست نياورده، بلكه والايى و ژرفاى معارف آن بهترين معرف فرازمندى‏اش است. تأمل و ژرف كاوى در آيات، اين كتاب را در قالب اثرى فراتر از آثار پيش‏ديده كاوشگر مجسم مى‏دارد كه البته اين ويژگى در نگاه و باور اهل ايمان برخاسته از عرشى و الهى‏بودن قرآن و اعجاز جاويدان آن است.

اين معجزه بزرگ الهى كه بر قلب بزرگترين پيامبرخدا صلى الله عليه و آله نازل و بر زبان مباركش جارى گشت، در هميشه زمان مؤمنان را به بهره‏جويى از مائده‏هاى آسمانى خود فرامى‏خواند.

تنوع قالب‏هاى اين فراخوان زمينه‏ساز نقش‏بندى آن در چند مرحله است كه در اينجا بدان پرداخته مى‏شود.

1. مرحله قرائت‏

پيداست كه آشنايى چشم و زبان با الفاظ قرآن و چگونگى اداى آن به صورت صحيح و بايسته، گام نخست ورود به بوستان بهشتى معارف قرآن است. خداوند در جايى ضمن بيان مشكلاتى كه در جريان زندگى و حركت پيامبرانه آن حضرت و پيروانش پيش مى‏آيد، خواندن دست‏كم مقدارى از قرآن را در هر صورت لازم شمرده است:

إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِنْ ثُلُثَى اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِنْ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَنْ لَنْ تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضَى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِى الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِى سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً وَمَا تُقَدِّمُوا لِانْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَاللَّهِ هُوَ خَيْراً وَأَعْظَمَ أَجْراً وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ.[[97]](NULL)

در حقيقت، پروردگارت مى‏داند كه تو و گروهى از كسانى كه با تواند، نزديك به دو سوّم از شب يا نصف آن يا يك سوّم آن را [به نماز] برمى‏خيزيد، و خداست كه شب و روز را اندازه‏گيرى مى‏كند. [او] مى‏داند كه [شما] هرگز حساب آن را نداريد، پس بر شما ببخشود، [اينك‏] هر چه از قرآن ميسّر مى‏شود بخوانيد. [خدا] مى‏داند كه به زودى در ميانتان بيمارانى خواهند بود، و [عدّه‏اى‏] ديگر در زمين سفر مى‏كنند [و] در پى روزى خدا هستند، و [گروهى‏] ديگر در راه خدا پيكار مى‏نمايند. پس هر چه از [قرآن‏] ميسّر شد تلاوت كنيد و نماز را برپا داريد و زكات را بپردازيد و وام نيكو به خدا دهيد؛ و هر كار خوبى براى خويش از پيش فرستيد آن را نزد خدا بهتر و با پاداشى بيشتر باز خواهيد يافت. و از خدا طلب آمرزش كنيد كه خدا آمرزنده مهربان است.

در اين آيه، خداوند به دليل محدوديت‏هاى انكارناپذير آدمى، حد و اندازه قرآن خواندن را به تشخيص و توان خود مؤمنان وانهاده و فرموده است: آنچه از قرآن مى‏توانيد و به آسانى برايتان ممكن است، بخوانيد. درباره شأن نزول اين آيه وارد شده است كه عده‏اى از مؤمنان به حدى در نيايش‏هاى شبانه خود در حال قيام به قرائت قرآن مى‏پرداختند كه پاى آنان ورم‏ مى‏كرد.[[98]](NULL) خداوند با اين آيه ضمن نشان‏دادن جلوه رحمت و مغفرت خود (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ‏) و اشاره به محدوديت‏هاى قهرى ناشى از سفرهاى تجارى و جنگى، آنان را در مقدار قرائت قرآن مورد تخفيف و رخصت قرار داده، اما در كنار آن برانجام اصول محتوايى قرآن، نماز، زكات، انفاق و ... پاى فشرد و با بيانى تشويق‏آميز گوشزد فرمود كه آنچه به خداوند پيوندداده شود، فناناپذير است: «وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ ....» برابر روايات، حد ميسور قرائت قرآن كه در اين آيه بدان اشارات رفته است حدى است كه آدمى بتواند از رهگذر آن به پالايش باطن و آماده سازى دل براى خشوع در برابر پروردگار دست يابد.[[99]](NULL) امام عليه السلام با اين بيان، به لزوم و توجه به مفاهيم آيات به هنگام قرائت اشاره كرده است.

ادب قرائت‏

پيداست كه قرائت قرآن بر پايه توصيه و فرمان حكيمانه خداوند، خواندن سرسرى و بدون توجه به پيام‏ها و رهنمودهاى مندرج در آيات نيست. بدين روى براى قرائتى كه درخور شأن مؤمن باشد آدابى است كه خداوند به اصلى‏ترين آنها اشاره كرده است:

مَنْ عَمِلَ صَالِحاً مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى‏ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ\* فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ\* إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ‏[[100]](NULL)

هر كس- از مرد يا زن- كار شايسته كند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگى پاكيزه‏اى حيات [حقيقى‏] بخشيم و مسلماً به آنان بهتر از آنچه انجام مى‏دادند، پاداش خواهيم داد. پس چون قرآن مى‏خوانى، از شيطان مطرود به خدا پناه بر؛ چرا كه او را بر كسانى كه ايمان آورده‏اند، و بر پروردگارشان توكل مى‏كنند، تسلّطى نيست.

در اين آيات، خداوند نخست از ارزش و نقش عمل صالح در ساختن زندگانى پاك سخن به ميان آورده و سپس با مفروض گرفتن گرايش قرآنى مؤمنان، آنان را به توجه به خداوند و پناه‏جويى به ساحت او از وسوسه‏هاى شيطانى در هنگام خواندن قرآن، توصيه فرموده است.

نيز در پايان اطمينان داده است كه ايمان و توكل به خداوند سد راه نفوذ شيطان به حريم زندگى اهل ايمان است. چنانكه ملاحظه مى‏شود، دراين آيات بر لزوم زمينه‏سازى براى بهره‏جويى از معارف قرآن به هنگام قرائت تأكيد رفته است. در اين صورت است كه قرائت قرآن مانع نفوذ بيگانگان به حريم ذهن و زندگى اهل ايمان مى‏گردد:

وَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَاباً مَسْتُوراً.[[101]](NULL)

و چون قرآن بخوانى، ميان تو و كسانى كه به آخرت ايمان ندارند، پرده‏اى پوشيده قرار مى‏دهيم.

2. ترتيل‏

براى تحقق شرط تمركز به هنگام قرائت قرآن، ضمن رعايت ادب توجه آماده‏سازى وضعيت درونى لازم است، نيز تحصيل موقعيت زمانى و مكانى مناسب. بدين روى، خداوند به پيامبرش صلى الله عليه و آله فرموده است:

قُمْ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلًا\* نِصْفَهُ أَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِيلًا\* أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلًا.[[102]](NULL)

به پا خيز شب را مگر اندكى؛ نيمى از شب يا اندكى از آن را بكاه، يا بر آن [نصف‏] بيفزاى و قرآن را شمرده شمرده بخوان.

ترتيل كه در لغت به معناى آهسته و شمرده خواندن و هويدا كردن سخن آمده،[[103]](NULL) درمورد قرآن به معناى قرائت منظم و با تأمل و بدون شتاب براى فهم بهتر است. چه بسا قرآن رابتوان در هر شرايطى به گونه‏اى منظم خواند، اما توجه به حقايق قرآنى و تأمل در آنها نياز به حالتى خاص و جمعيت‏خاطرى ويژه دارد كه اين امر بيشتر در دل شب‏ها، به‏هنگام پيوند با معشوق حقيقى ميسر است.[[104]](NULL) و بدين‏سان تناسب شب (قم الليل) و ترتيل قرآن در اين آيات روشن مى‏شود. اگر دستورهاى مندرج در اين آيات براى شخص پيامبر صلى الله عليه و آله و وظيفه‏اى واجب است، براى پيروان آن حضرت نيز در حد توان‏شان قطعاً پسنديده و تعالى‏بخش خواهد بود.

اميرالمؤمنين در وصف پارسايان چنين فرموده است:

أَمّا الليلُ فَصافّونَ أَقدامَهُم تالِينَ لِاجْزاءِ القرآنِ يُرَتِّلونَه ترتيلًا يُحَزِّنونَ به أنفُسَهُم و يَسْتَثيرونَ بِهِ دَواءَ دائِهِم.[[105]](NULL)

شب هنگام برپاى ايستاده، آيات قرآن را با تأمل مى‏خوانند و جان خود را بدان صيقل مى‏دهند و داروى درد خود را از آن مى‏جويند.

به هر روى، ترتيلْ مرحله‏اى مهم در راهيابى به ساحت پاك قرآن است؛ چه انسان با اين آموزه قرآنى در برخورد با كلام وحى كيفيت را به جاى كميت مى‏نشاند. اميرالمؤمنين ضمن سخنى فرمود:

ولايَكونَنَّ هَمُّ أَحدِكُم آخر السُّورة.[[106]](NULL)

تمامى همّ و غم شما به پايان رساندن سوره نباشد؛ (يعنى كيفيت را هرگز فداى كميت نسازيد.)

3. تدبّر

اين واژه كه در فارسى به معناى «با انديشه از پى كارى فراشدن»[[107]](NULL)، است در اصل به مفهوم آخربينى و گذشتن از لايه‏هاى ظاهرى است. بدين روى، واژه‏شناسان آن را به پايان‏انديشى‏معنا كرده و بدين‏سان خواسته‏اند بين معناى اين واژه و واژه تفكر تفاوت نهند،[[108]](NULL) از آنجا كه خداى حكيم الفاظ قرآن را براى تمامى زمان‏ها نازل كرده است، اين امر منطقاً مقتضى تلاش ذهنى و روحى بيشترى در جهت هر چه نزديك‏تر شدن به مراد واقعى خداوند است. بنابراين باتوجه به ريشه اين كلمه‏[[109]](NULL) مى‏توان از آن به ژرف‏انديشى و پشت‏نگرى در الفاظ قرآن تعبير كرد. مشتقات اين واژه در پيوند با خود قرآن چهار بار در آيات به كار رفته است:

1. در جايى با ترسيم بحران پايان كار برخورداران مغرور، خطاب به آنان فرموده است: پيش از اين، آيات خداوند در پيشِ رويتان خوانده مى‏شد، اما شما در شب‏نشينى‏هاى خود به بدگويى از آن مى‏پرداختيد. سپس فرموده است:

أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ:[[110]](NULL) آيا در [عظمت‏] اين سخن نينديشيده‏اند.

2. در جاى ديگر ضمن بيان وضعيت تحركات منافقان در اين جهان، آورده است: هنگامى‏كه سوره و آيات روشنى بيايد و در آن سخنى از جنگ و لزوم شركت در جهاد باشد، بيماردلان را مى‏بينى در تو چنان مى‏نگرند كه گويى در آستانه مرگ قرار گرفته‏اند؛ همين مرگ براى آنان بهتر است. آن‏گاه پس از آياتى چند فرموده است:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا.[[111]](NULL)

آيا به آيات قرآن نمى‏انديشند، يا [مگر] بر دل‏هايشان قفل‏هايى نهاده شده است؟

3. مورد سوم نيز با ارائه تصويرى از زندگى و نگاه منافقانه گروهى فرموده است: آنان در حضور تو مى‏گويند ما فرمانبرداريم، اما آن‏گاه كه از نزد تو بيرون مى‏روند، گروهى از آنان در نشست‏هاى پنهان شبانه خود برخلاف گفته‏هاى تو سخن مى‏گويند. خداوند گفته‏هاى آنان را

مى‏نويسد. تو بدان‏ها اعتنا نكن و توكل بر خداوند داشته باش كه او در يارى و دفاع تو كافى است. آنگاه فرموده است:

أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُواْ فِيهِ اختِلفاً كَثِيراً.[[112]](NULL)

آيا در [معانىِ‏] قرآن نمى‏انديشند؟ اگر از جانب غيرخدا بود، قطعاً در آن اختلاف بسيارى مى‏يافتند.

اين آيات دو مطلب كلى را به ذهن مى‏رساند: يكى آنكه علت مهم عدم‏توفيق در شهود و بررسى و تدبر آيات الهى، علتى روانى و برابر سخن خداوند، بيماردلى و نفاق است. اين بيمارى هرچه باشد، براى شخص مبتلا قابل‏تشخيص خواهد بود، از اين‏رو بايد به علاج آن برخيزد. دوم اينكه دقت و تدبر در آيات خدا، درمان درد نفاق معرفى گشته است.

بنابراين چنانچه شخصى براى علاج نفاق خود به سراغ قرآن برود و در فهم مراد جدى خداوند بكوشد، بى‏گمان قرآن در مداواى او مؤثر خواهد افتاد. اميرالمؤمنين عليه السلام فرموده است:

وَاعْلَموا أَنَّه ليسَ على‏ أَحَدٍ بعدَ القرآنِ مِن فاقةٍ و لا لِأَ حدٍ قبلَ القرآنِ مِن غِنى فَاسْتَشْفوه مِنْ أدْوائِكُمْ وَ اسْتَعينوا بِه على‏ لَأَوائِكم فإنَّ فيه شِفأً مِنْ أكبرِ الدّاءِ و هُوَ الْكُفرُ و النِّفاقُ و الغَىُّ و الضَّلال ....[[113]](NULL)

و بدانيد كه هيچ‏كس را پس از فراگيرى قرآن نيازمندى نيست و نه كسى را پيش از قرآن بى‏نيازى. پس بهبود دردهاى خود را از او بخواهيد و در گرفتارى‏ها از او كمك جوييد؛ زيرا در قرآن شفاى بزرگ‏ترين دردها پيدا مى‏شود كه درد كفر، نفاق و تباهى و گمراهى است.

4. در مورد چهارم سخن از خير و بركت كتاب الهى است و كليد رسيدن به آن، تدبر در آيات قرار داده شده است. خداوند نخست علت عذاب شديد گمراهان را فراموشى روز حساب دانسته و آن‏گاه بر وجود و حقانيت روز حساب دو دليل اقامه كرده است: يكى توضيح هدفدارى خلقت آسمان و زمين و ردّ گمانه‏زنى‏هاى كافران، و ديگر بيان عدم‏تساوى وضعيت صالحان وفاجران در قلمرو عدل پروردگار.[[114]](NULL) بعد از اين همه فرموده است:

كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ.[[115]](NULL)

[اين‏] كتابى مبارك است كه آن را به سوى تو نازل كرده‏ايم تا در [باره‏] آيات آن بينديشند و خردمندان پند گيرند.

تو گويى پس از بيانات پيشين كسى مى‏پرسد چگونه ممكن است سرنوشت نيكان و بدان در نگاه و برخورد خداى عادل نسبت به آنان متفاوت باشد، درحالى‏كه هر دو گروه به اقتضاى محيط و وضع معيشت و بافت‏هاى روانى گوناگون و ديگر عوامل اثرگذار «غيرارادى» داراى سرشت و سرنوشت متفاوت و دوگانه شدند و راهى براى صلاح فاسدان و راهيابى گمراهان در پيش‏رويشان نبود و هيچ عامل يادآور، آنان را به سوى خوبى‏ها دعوت نكرد؟

خداوند پاسخ مى‏دهد پس اين كتاب پربركت چيست؟ كتابى كه تمامى خيرات را در خود دارد و همواره همه را به شركت در مسابقه خوبى‏ها فرامى‏خواند،[[116]](NULL) اساساً براى تدبر همگان است و يادآورى خردمندان. از ضمير جمع در تركيب «لِيَدبَّروا ...» چنين برمى‏آيد كه تدبر در قرآن با داشتن شرايط و مقدمات ويژه، در ظرفيت استعداد همگان هست.[[117]](NULL) با دقت و تأمل در مجموعه آيات اين بحث آشكار مى‏گردد كه بدون تدبر در قرآن، الهى بودن آن روشن نخواهد گشت و نيز بدون تدبر، امكان بهره‏جويى از ذخاير بى‏كران خير و بركت قرآن پيش نخواهد آمد و خروج از سياهى ترديد و سرگردانى و نفاق و بيماردلى ميسر نخواهد شد؛ چنان‏كه بدون تدبر نيز دست يافتن به ايمانى راسخ و يقينى ممكن نخواهد گشت و حقايق سرمست‏كننده و شگفت‏انگيز قرآن ذهن و جان را روشن نخواهد ساخت.

4. تمسك‏

لزوم فراگيرى قرائت و ترتيل و تدبر، همه به‏منزله درآمد و مقدمه‏اى براى ضرورتى مبرم و اجتناب‏ناپذير است و آن اينكه قرآن با سلامت و بى‏پيرايه با تمامى ابعاد تربيتى، فرهنگى، سياسى و ...، در متن زندگى فردى و جمعى مؤمنان به‏گونه‏اى جدى جارى و حاكم گردد و فرد و جامعه با آزادى و آگاهى دريابد كه براى درمان دردهاى لاعلاج خود راهى جز بازگشت به قرآن در انديشه و عمل نيست و تا آن مايه دانش و مهارت‏هاى پيش‏گفته به عمل ننشيند، مقصود نهايى و هدف غايى از آن مقدمات حاصل نگشته و قاصد طريق قرآن به راستى واصل نشده و تمامى آن دانايى‏ها در سنجش عيار، هم‏پايه نادانى است و بلكه بسى پايين‏تر.

اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود: «

الْعِلْمُ بِلا عَمَلٍ وبال:[[119]](NULL)دانش بى‏عمل وبال گردن آدمى است»؛ چنانكه «الْعَمَلُ بلاعلمٍ ضلالٌ:[[120]](NULL) عمل بدون دانش [نيز] گمراهى است.» مضمون اين دو جمله والا را سعدى بزرگ با زيبايى تمام چنين سروده است:

|  |  |
| --- | --- |
| از من بگوى عالم تفسير گوى را | گر در عمل نكوشى نادان مفسّرى‏ |
| بار درخت علم ندانم مگر عمل‏ | با علم اگر عمل نكنى شاخ بى‏برى‏ |
| هر علم را كه كار نبندى چه فايده‏ | چشم از براى آن بود آخر كه بنگرى‏[[121]](NULL) |

حقيقت يادشده در پيوند با قرآن چيزى است كه از آن به تمسك به قرآن ياد مى‏شود.

تمسّك و تمسيك از باب‏هاى تفعّل و تفعيل، به معناى چنگ زدن به كار مى‏رود[[122]](NULL) كه چيزى‏

فراتر از مراجعه و اخذ و مانند آن است. مشتقات اين ماده در قرآن فراوان به كار رفته، اما آنچه به تناسب اين بحث مى‏توان از آن سخن گفت، دو مورد است:

1. در سوره اعراف، گذشتگان اهل‏كتاب كه كتاب مقدس آسمانى خود را از پيشينيانشان به ميراث برده بودند و خود را بدان وابسته مى‏دانستند، در عمل درگير سوداى فريبنده اين جهان بودند و اميد آن را داشتند كه تبهكارى‏هاى آن به صِرف وابستگى ظاهرى به دين و كتاب بخشيده خواهد شد. خداوند ضمن پرخاش به آنان و ترغيب به دلبستگى واقعى به حقايق ماندگار و دار آخرت فرموده است:

وَالَّذِينَ يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ وَأَقَامُوا الصَّلوةَ إِنَّا لَانُضِيعُ أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ.[[123]](NULL)

و كسانى كه به كتاب [آسمانى‏] چنگ درمى‏زنند و نماز برپا داشته‏اند، [بدانند كه‏] ما اجر درستكاران را تباه نخواهيم كرد.

روشن است كه اگرچه به دلالت سياق آيات پيرامون اين آيه، مقصود از واژه «كتاب»، آن كتاب آسمانى است كه در لابه‏لاى داستان يادشده موردنظر است ( «تورات» يا «تورات و انجيل») اما مفهوم كتاب به خودى خود مستقل است؛ چنان‏كه مضمون آيه نيز داراى عموم و استقلال است و شامل تمامى اقوام و ادوار خواهد بود. از آيه چنين برمى‏آيد كه تمسك به كتاب الهى همان اقدام در جهت اصلاح فرد و جامعه است و اصلاح واقعى جز در قالب تمسك به آن ميسر نيست و دورى از كتاب نيز سير در جاده فساد خواهد بود. اينكه دراين آيه شريفه از نماز به صورت خاص ياد شده (با آنكه اقامه نماز خود شكلى از تمسك به كتاب خداست): از آن‏روست كه نماز به‏عنوان شكل راستين پيوند ارادى با خالق، ركن تمامى اديان الهى است؛ آن‏سان كه بدون پيوند با ساحت مقدس خالق هستى، هرگونه صلاح و اصلاحى بى‏معنا و ابتر خواهد ماند.

2. در سوره زخرف، خداوند اين نكته را به پيامبرش يادآور مى‏شود كه گوش ناشنواى حق و چشم نابيناى حقيقت و جانِ ره‏گم‏كرده، قابليت شنيدن و درك پيام هدايت تو را ندارد وهركس- هرچه باشد- به هر حال از چنبره قدرت خداوندى بيرون نيست و بازگشت همه در نهايت به سوى اوست. سپس مى‏فرمايد:

فَاسْتَمْسِكْ بِالَّذِى أُوحِىَ إِلَيْكَ إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ\* وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْئَلُونَ.[[124]](NULL)

پس آنچه به سوى تو وحى شده است، چنگ دَرْزَنْ كه تو بر راهى راست قرار دارى. و به‏راستى كه [قرآن‏] براى تو و براى قوم تو [مايه‏] تذكرى است و به‏زودى [درمورد آن‏] پرسيده خواهيد شد.

از اين آيه چنين برمى‏آيد كه «صراط مستقيم» همان تمسك به كتاب خداست و در جستجوى راه راست بودن نيز خود به بيراهه رفتن است. ديگر آنكه محتواى كتاب الهى چيزى جز يادآورى مسير و بايسته‏هاى آن نيست و پس از آن يادآورى، اين انسان است كه تصميم مى‏گيرد انجام بدهد يا به مخالفت برخيزد. در پايان نيز با بيانى بسيار روشن و مؤثر، تمامى مخاطبان را در پيشگاه آفريدگار دانا و توانا مسئول مى‏داند (وسوف تسئلون). در كلام فرجامين، بسيار بجاست كه حديث معروف و متواتر ثقلين را- كه روح تمسك به قرآن است- بازگوييم:

قال رسول‏الله صلى الله عليه و آله: إِنّى تاركٌ فيكم ما إنْ تَمَسَّكْتم بِه لَن تَضلّوا بَعدى، كتابُ اللّهِ و عترتى أَهلُ بيتى و لن يتفّرقا حتّى يَردا عَلىّ الحوض، فَانْظُروا كيف تخلفونى فِيهما.[[125]](NULL)

پيامبر فرمود: من در ميان شما چيزى مى‏گذارم كه اگر بدان تمسك جوييد، هرگز گمراه نشويد: يكى كتاب خدا و ديگر اهل‏بيتم. اين دو هرگز از يكديگر جدا نخواهند شد تا روز قيامت. بنگريد كه چگونه پس از من با آنان برخورد خواهيد كرد.

[[1]](NULL) ( 1). نجم( 53): 6- 3.

[[2]](NULL) ( 2). بنگريد به: توماس كارليل، الأبطال، ص 35- 24.

[[3]](NULL) ( 3). جواد حديدى، اسلام از نظر ولتر.

[[4]](NULL) ( 4). كنستان ويرژويل گئورگيو، محمد صلى الله عليه و آله پيامبرى كه از نو بايد شناخت، نيز براى آگاهى از ترجمه بخشى از اين كتاب بنگريد به: غلام‏حسين يوسفى، نامه اهل خراسان، ص 108- 97.

[[5]](NULL) ( 5). براى آگاهى بيشتر بنگريد به: كاظم مدرسى، اسلام‏شناسى غرب؛ نيز: طيباوى، خاورشناسان انگليسى زبان، ترجمه خليل خليليان.

[[6]](NULL) ( 1). جان ديون پورت، عذر تقصير به پيشگاه محمد و قرآن، ص 92 و 93.

[[7]](NULL) ( 2). محمد بن جرير الطبرى، تاريخ الامم و الملوك، ج 1، ص 495 و 496. سال 570 ميلادى نيز گفته و ترجيح داده شده‏است. در اين باره بنگريد به: جعفر سبحانى، فروغ ابديت، ج 1، ص 96 و 121.

[[8]](NULL) ( 3). محمدابراهيم آيتى، تاريخ پيامبر اسلام، ص 53، نيز: جعفر سبحانى، فروغ ابديت، ج 1، ص 222.

[[9]](NULL) ( 4). احمد بن ابى يعقوب، تاريخ اليعقوبى، ج 2، ص 19.

[[10]](NULL) ( 1). همان؛ نيز بنگريد به: محمدابراهيم آيتى، تاريخ پيامبر اسلام، ص 80.

[[11]](NULL) ( 2). يونس( 10): 15 و 16.

[[12]](NULL) ( 3). مانند: ... فَأَوْحى‏ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَ عَشِيّاً.( مريم( 19): 11)

[[13]](NULL) ( 4). مانند: وَ أَوْحى‏ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ.( نحل( 16): 68)

[[14]](NULL) ( 5). مانند: وَ أَوْحَيْنا إِلى‏ أُمِّ مُوسى‏.( قصص( 28): 7)

[[15]](NULL) ( 1). براى آگاهى بيشتر بنگريد به: محمدهادى معرفت، تاريخ قرآن، ص 11- 8.

[[16]](NULL) ( 2). مستر هاكس، قاموس كتاب مقدس، ص 905.

[[17]](NULL) ( 3). نساء( 4): 165- 163.

[[18]](NULL) ( 1). شورى‏( 42): 53- 51.

[[19]](NULL) ( 2). شعراء( 26): 193.

[[20]](NULL) ( 1). بقره( 2): 97.

[[21]](NULL) ( 2). براى نمونه بنگريد به: محمدباقر سعيدى‏روشن، تحليل وحى از ديدگاه اسلام و مسيحيت؛ نيز: همو، وحى‏شناسى.

[[22]](NULL) ( 1). انعام( 6): 124.

[[23]](NULL) ( 2). ابراهيم( 14): 11.

[[24]](NULL) ( 3). اسراء( 17): 105 و 106.

[[25]](NULL) ( 1). فرقان( 25): 32.

[[26]](NULL) ( 2). ابوعبدالله زنجانى، تاريخ القرآن، ص 20 و 21.

[[27]](NULL) ( 3). محمدهادى معرفت، تاريخ قرآن، ص 30.

[[28]](NULL) ( 1). بنگريد به: ابوالقاسم خويى، البيان فى تفسير القرآن، ص 106 و 107.

[[29]](NULL) ( 2). محمدباقر مجلسى، بحار الأنوار، ج 89، ص 48.

[[30]](NULL) ( 3). اقبال لاهورى، ديوان اشعار، ص 82.

[[31]](NULL) ( 4). بدرالدين الزركشى، البرهان فى علوم القرآن، ج 1، ص 571.

[[32]](NULL) ( 5). جلال‏الدين السيوطى، الدرّ المنثور، ج 2، ص 6؛ نيز: علاءالدين المتقى‏الهندى، كنز العمال، ج 2، ص 55.

[[33]](NULL) ( 6). السيدالمرتضى علم‏الهدى، رسالة المحكم و المتشابة( تفسير النعمانى)، ص 4.

[[34]](NULL) ( 1). مائده( 5): 15 و 16.

[[35]](NULL) ( 2). اسراء( 17): 9.

[[36]](NULL) ( 3). سبأ( 34): 6.

[[37]](NULL) ( 4). مائده( 5): 2.

[[38]](NULL) ( 1). نحل( 16): 90.

[[39]](NULL) ( 2). انفال( 8): 24.

[[40]](NULL) ( 3). يونس( 10): 24.

[[41]](NULL) ( 4). ص( 38): 29.

[[42]](NULL) ( 5). آل‏عمران( 3): 146.

[[43]](NULL) ( 1). فصلت( 41): 30.

[[44]](NULL) ( 2). آل‏عمران( 3): 159.

[[45]](NULL) ( 3). زمر( 39): 53.

[[46]](NULL) ( 4). مائده( 5): 105.

[[47]](NULL) ( 5). حشر( 59): 18 و 19.

[[48]](NULL) ( 1). نجم( 53): 39 و 40.

[[49]](NULL) ( 2). اسراء( 17): 23 و 24.

[[50]](NULL) ( 3). اسراء( 17): 29.

[[51]](NULL) ( 4). فرقان( 25): 67.

[[52]](NULL) ( 1). اسراء( 17): 36.

[[53]](NULL) ( 2). فرقان( 25): 77.

[[54]](NULL) ( 3). يس( 36): 60 و 61.

[[55]](NULL) ( 1). نحل( 16): 44.

[[56]](NULL) ( 2). يه بولن ويلى، مورخ و فيلسوف فرانسوى( 1722- 1658 م).

[[57]](NULL) ( 3). جواد حديدى، اسلام از نظر ولتر، ص 15- 13.

[[58]](NULL) ( 1). بنگريد به: حسين‏بن احمد زوزنى، المصادر، ج 2، ص 172؛ احمدبن على بيهقى، فرهنگ مصادر اللغة، ص 123.

[[59]](NULL) ( 2). بنگريد به: لسان التنزيل، ص 115.

[[60]](NULL) ( 3). بنگريد به: المروزى، الدرر فى الترجمان، ص 139.

[[61]](NULL) ( 4). بنگريد به: محمدبن نصر بخارايى، المستخلص، ص 122.

[[62]](NULL) ( 5). بدرالدين الزركشى، البرهان فى علوم القرآن، ج 1، ص 33.

[[63]](NULL) ( 6). شوشترى، قاموس الرجال، ج 5، ص 89.

[[64]](NULL) ( 7). همان.

[[65]](NULL) ( 1). بنگريد به: نگارنده،« تفسير فرات كوفى»، آئينه پژوهش، شماره 60، ص 44- 33.

[66] لطيف طبعى، عناوينى را كه در قرآن براى اين كتاب آسمانى به كار رفته، در قالب منظوم سروده است:

[[67]](NULL) ( 2). بقره،( 2): 2.

[[68]](NULL) ( 3). مائده( 5): 15؛ يوسف؛( 12): 1؛ شعراء( 26): 2؛ نمل( 27): 1؛ قصص( 28): 2؛ نساء( 4): 174؛ اعراف( 7): 157؛ دخان( 44): 2.

[[69]](NULL) ( 4). آيات پيشين.

[[70]](NULL) ( 1). سنايى غزنوى، ديوان اشعار، ص 52.

[[71]](NULL) ( 2). نحل( 16): 44.

[[72]](NULL) ( 3). آل‏عمران( 3): 164.

[[73]](NULL) ( 1). محمدبن الحسن صفار، بصائر الدرجات، ص 216؛ نيز بنگريد به: محمدهادى معرفت، التفسير و المفسرون فى ثوبه القشيب، ج 1، ص 21.

[[74]](NULL) ( 1). همان، ص 215.

[[75]](NULL) ( 2). نهج‏البلاغه، خطبه 18، ص 61.

[[76]](NULL) ( 3). بنگريد به: على العسيلى العاملى، الغناء فى الاسلام، ص 184 و 185.

[[77]](NULL)يكى از اديبان عرب مجموعه دانش‏هاى مربوط به علم عربيت را در ابيات زير دوازده قسم شمرده است:

بنگريد به: حجت هاشمى‏خراسانى، فوائد الحجتية، ج 1، ص 41.

[[78]](NULL) ( 2). ملاصدرا، مفاتيح الغيب، ص 62.

[[79]](NULL) ( 1). بنگريد به: محمدحسين طباطبايى، قرآن در اسلام، ص 100؛ نيز: همو، الميزان، ج 4، ص 68.

[[80]](NULL) ( 2). كثرت نقل به‏گونه‏اى كه احتمال عدم‏صدور از معصوم را عادتاً منتفى سازد.

[[81]](NULL) ( 3). محمدهادى معرفت، تاريخ قرآن، ص 69.

[[82]](NULL) ( 1). آل‏عمران( 3): 7.

[[83]](NULL) ( 1). بدرالدين الزركشى، البرهان فى علوم القرآن، ج 2، ص 181- 171.

[[84]](NULL) ( 2). همان، ص 181.

[[85]](NULL) ( 3). همان، ص 178.

[[86]](NULL) ( 4). ابوالقاسم خويى، البيان فى تفسير القرآن، ص 287؛ نيز: محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 3، ص 77.

[[87]](NULL) ( 5). در مورد ديدگاه اهل‏بيت عليهم السلام درباره تفسير به رأى بنگريد به: محمدباقر مجلسى، بحارالأنوار، ج 89، ص 112- 107.

[[88]](NULL) ( 1). نهج البلاغه، خطبه 133، ص 192.

[[89]](NULL) ( 2). ابن‏ميثم بحرانى، شرح نهج‏البلاغه، ج 3، ص 160.

[[90]](NULL) ( 3). محمدحسين طباطبايى، الميزان، ج 1، ص 10.

[[91]](NULL) ( 1). بنگريد به: غزالى، القسطاس المستقيم، ص 49، 55 و 56.

[[92]](NULL) ( 2). بنگريد به: ملاصدرا، اسرار الآيات، ص 210- 207.

[[93]](NULL) ( 1). ص( 38): 29.

[[94]](NULL) ( 2). بنگريد به: مجتبى مينوى، نقد حال، ص 416- 398.

[[95]](NULL) ( 3). بنگريد به: همو، يادنامه تقى‏زاده، ص 97.

[[96]](NULL) ( 1). نهج‏البلاغه، خطبه 158، ص 223.

[[97]](NULL) ( 1). مزمل( 73): 20.

[[98]](NULL) ( 1). جلال‏الدين سيوطى، لباب النقول، ص 771؛ نيز: همو، الدرّ المنثور، ج 6، ص 280.

[[99]](NULL) ( 2). ابوعلى‏بن جمعه عروسى‏الحويزى، تفسير نورالثقلين، ج 5، ص 451؛ نيز: ابوالفتوح رازى، روض‏الجنان و روح‏الجنان، ج 20، ص 15.

[[100]](NULL) ( 3). نحل( 16): 99- 97.

[[101]](NULL) ( 1). اسراء( 17): 45.

[[102]](NULL) ( 2). مزمل( 73): 4- 2.

[[103]](NULL) ( 3). حسين‏بن احمد زوزنى، المصادر، ج 2، ص 200؛ نيز: احمدبن على بيهقى، فرهنگ مصادر اللغة، ص 142.

[[104]](NULL) ( 1). حسن المصطفوى، التحقيق فى كلمات القرآن الكريم، ج 4، ص 44.

[[105]](NULL) ( 2). نهج البلاغه، خطبه 193، ص 304.

[[106]](NULL) ( 3). محمدباقر مجلسى، بحارالأنوار، ج 89، ص 216.

[[107]](NULL) ( 4). حسين‏بن احمد زوزنى، المصادر، ص 515؛ نيز: احمدبن على بيهقى، فرهنگ مصادراللغة، ص 353.

[[108]](NULL) ( 1). ابوهلال عسكرى، معجم الفروق اللغويه، ص 121؛ نيز: نورالدين الجزايرى، فروق اللغات، ص 83.

[[109]](NULL) ( 2).« دبر» به معناى پشت و آخر است.( لسان العرب، ماده« دبر»)

[[110]](NULL) ( 3). مؤمنون( 23): 68.

[[111]](NULL) ( 4). محمد( 47): 24.

[[112]](NULL) ( 1). نساء( 4): 82.

[[113]](NULL) ( 2). نهج‏البلاغه، خطبه 176، ص 252.

[[114]](NULL) ( 1). محمد حسين طباطبايى، الميزان، ج 17، ص 206، و 207.

[[115]](NULL) ( 2). بنگريد به: ص( 38): 29.

[[116]](NULL) ( 3). بقره:( 2): 148؛ مائده( 5): 48.

[[117]](NULL) ( 4). محمد حسين طباطبايى، الميزان، ص 208.

[[118]](NULL) ( 1). اقبال لاهورى، ديوان اشعار، ص 398.

[[119]](NULL) ( 2). عبدالواحد تميمى آمدى، غرر الحكم، ج 2، ص 8.

[[120]](NULL) ( 3). همان.

[[121]](NULL) ( 4). كليات سعدى، ص 290 و 291.

[[122]](NULL) ( 5). حسين‏بن احمد زوزنى، المصادر، ص 198 و 535؛ نيز: احمدبن على بيهقى، فرهنگ مصادر اللغه، ص 141 و 364.

[[123]](NULL) ( 1). اعراف( 7): 170.

[[124]](NULL) ( 1). زخرف( 43): 43 و 44.

[[125]](NULL) ( 2). جلال‏الدين سيوطى، احياء الميت بفضائل اهل البيت، ص 30.